

تشکل‌های کارگری، قانونی یا غیرقانونی؟

میزگرد با حضور حسین اکبری، ابراهیم مددی و مهدی معتمدی

(بخش پایانی)

دوازدهم شهریورماه هشتاد و پنج

نشریه نامه شماره ۵۳

اکبری: آیا وزارت کار با به رسمیت نشناختن (به ثبت نرساندن) سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی مرتکب جرم نشده است؟

معتمدی: سندیکای کارگران شرکت واحد ثبت شده است، بنابراین نیازی به ثبت مجدد نداشته است و هیچ وقت هم انحلال این سندیکا به موجب دادگاه صالح قانونی (همین دادگاهی که به موجب قوانین جاری وجود دارد) اعلام نشده است. این بحث نه تنها در مورد سندیکاها، بلکه در مورد احزاب هم وجود دارد؛ برای غیرقانونی شمردن بسیاری از احزاب، مراحل قانونی انجام نشده و به یکباره، دادگاه انقلاب آن احزاب را غیرقانونی اعلام کرده است و این کار توجیه حقوقی ندارد چرا که اولاً؛ حکمی که چنین سازمان‌هایی را منحل اعلام می‌کند، باید حکم قطعی باشد و تعریف حکم قطعی هم در خود قانون آیین دادرسی کیفری آمده است و ثانیاً؛ حکم باید از سوی دادگاهی صادر شود که صلاحیت داشته باشد. در بحث آیین دادرسی، بحث صلاحیت ذاتی محاکم را داریم؛ مثلاً در حوزه جرایم نظامی، دادگاه عمومی نمی‌تواند وارد شود و برعکس. وفق قوانین کیفری جاری و از جمله قانون احزاب و قاعده‌ی حاکم، رسیدگی به جرایم، علی‌الاصول در صلاحیت دادگاه عمومی است. در مورد صلاحیت دادگاه انقلاب باید اشاره کنم که بسیاری از حقوق‌دانان بر این باور هستند که پس از گذشت ۲۸ سال از انقلاب، دیگر وجود دادگاهی با نام دادگاه انقلاب، مشروعیت و مقبولیت عقلانی ندارد. چون دادگاه انقلاب یک دادگاه ویژه است و همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، مربوط به دوران انقلاب بوده و برای شرایط خاصی تشکیل شده است؛ با این وجود بر طبق صلاحیتی که آیین دادرسی کیفری برای این دادگاه (انقلاب) قایل است، باز هم رسیدگی به بسیاری از جرایم و از جمله جرایم سیاسی یا صنفی در حوزه‌ی اختیارات آن قرار نگرفته است. به‌طور کلی نه تنها وزارت کار و دولت جمهوری اسلامی، بلکه دستگاه قضایی نیز با عدم پذیرش این که سندیکاها یا احزاب موجود، قانونی هستند و انحلال آن‌ها به موجب هیچ دادگاه قانونی اعلام نشده است، به نقض صریح مفاد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاقین حقوق مدنی و سیاسی اقدام کرده‌اند. حال اگر ما نمی‌توانیم این مسایل را پی‌گیری کنیم، دلایل آن به مسایل دیگری

برمی‌گردد. البته باید توجه داشت که در نظام حقوقی ما، با توجه به فقدان دادگاه قانون اساسی یا عدم جرم‌انگاری اعمالی نظیر آنچه در نظام حقوقی فرانسه جرایم علیه عدالت قضایی نامیده می‌شود، امکان قضایی برخورد وجود ندارد.

اکبری: ما شاهد بودیم وقتی که می‌خواستند عملکرد دوستان سندیکایی را در دادگاه مورد توجه قرار دهند، از وزارت کشور استعلام خواستند و وزارت کشور هم از وزارت کار و از بخش تشکل‌های کارگری-کارفرمایی استعلام خواسته است که آیا سندیکا قانونی هست یا نیست؟ یا در گذشته، در شرکت واحد اتوبوس‌رانی از بخش تشکل‌های کارگری-کارفرمایی استعلام خواستند و آن‌ها ادعا کردند که تا سال ۶۹ که قانون تصویب نشده بود و این قید در تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۱۳۱ نیامده بود که غیر از این سه تشکل، تشکل‌های دیگر نمی‌توانند تشکیل شوند، سندیکای شرکت واحد قانونی بوده اما از آن پس دیگر قانونی نیست. این خود تناقضی جدی است در درک قانون از طرف قانون‌گذار و مجری قانون؛ یعنی این‌که آیا ما مجاز هستیم به دلیل وجود قوانین مغلوط یا قوانینی که خودشان ناقض قانون اساسی هستند، مثل فصل ۶ قانون کار که مغایرت آن با قانون اساسی هم مشخص شده است و منجر شده به تفاهنامه‌ی وزارت کار در سال ۸۳، این استعلام‌ها و پی‌گیری‌های حقوقی را انجام دهیم؟

مددی: ماده‌ی ۱۷۸ قانون کار جمهوری اسلامی می‌گوید که هر کس شخص یا اشخاصی را با اجبار و تهدید وادار به قبول تشکل‌های کارگری یا کارفرمایی نماید یا مانع از عضویت آن‌ها در تشکل‌های مذکور گردد و نیز چنان‌چه از ایجاد تشکل‌های قانونی و انجام وظایف قانونی آن‌ها جلوگیری نماید، با توجه به شرایط و امکانات خاکی و مراتب جرم، به جریمه‌ی نقدی از ۲۰ تا ۱۰۰ برابر حداقل مزد روزانه‌ی کارگر در تاریخ صدور حکم یا حبس از ۹۱ روز تا ۱۲۰ روز یا هر دو محکوم خواهد شد. این ماده از قانون کار را باید تلویحاً به عنوان پذیرش تشکل آزاد کارگری که در فرهنگ صدساله‌ی کارگری به نام سندیکا خوانده می‌شود، دانست. این ماده از قانون با تشکیل شوراهای اسلامی کار تناقضی دارد. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار مصوب ۱۳۶۳/۱۰/۳۰ در ماده‌ی ۱۵ به این مورد اشاره می‌کند که وزارت کار موظف است در واحدهایی که در آن بیش از ۳۵ نفر شاغل داریم دارند، به تشکیل شوراهای اسلامی کار اقدام نماید. اگر این وظیفه برای وزارت کار توسط قانون‌گذار تصویب شده است، در صورتی که اداره‌ی کار مربوطه این وظیفه را انجام ندهد، به عنوان کوتاهی در وظیفه می‌تواند مورد تعقیب قرار بگیرد یا مورد شکایت واقع شود؛ پس چگونه می‌توان ماده‌ی ۱۷۸ قانون کار را اعمال کرد؟ از طرف دیگر، به این موضوع اشاره می‌شود که کارگران از سه شورای اسلامی، انجمن صنفی و نماینده‌ی کارگران تنها یک مورد را می‌توانند داشته باشند. به نظر می‌رسد که ماده‌ی ۱۵ قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار کارگران متناقض باشد، به دلیل این‌که اگر وزارت کار موظف است این اقدام را انجام بدهد، خودبه‌خود کارگران از آن دو شقه‌ی دیگر به لحاظ انتخاب محروم خواهند شد. به نظر می‌رسد تناقض‌های متعددی که در قانون کار وجود دارد و همچنین تناقضی که بین دو قانون کار و

قانون اساسی وجود دارد، باعث شده است که خسارت‌های غیر قابل جبرانی نصیب کارگران شود. دیگر این که آمار امروزی نشان می‌دهد کارگران ایران، به نرخ سابق نسبت به سال ۱۳۵۷ نزدیک به چهل و پنج درصد از قدرت خرید خود را از دست داده‌اند. امروز کارگران با پشت سر گذاشتن تجربه‌ی ۲۷ ساله‌ی شوراهای اسلامی کار یا انجمن‌های اسلامی یا تشکیلاتی در این راستا، به این حقیقت مسلم رسیده‌اند که باید مطابق با قوانین بین‌المللی بتوانند در جهت دفاع از حقوق صنفی خود که مترادف با دفاع از حقوق اجتماعی ایشان می‌باشد اقدام کنند و برای رسیدن به این حقوق سندیکایی باید تلاش کنند.

در رابطه با گرفتاری‌هایی که برای فعالان سندیکایی‌ها به وجود آمده‌است، علاوه بر این که هیچ پشتیبانی حقوقی معتبری در جهت تعقیب این کارگران عنوان نشده است، به لحاظ عدم رعایت قوانین دیگر هم دچار مشکل شده‌اند؛ به این ترتیب که برای حدود ۳۵۰ نفر از بازداشت‌شدگان، بعد از آزادی قرار منع تعقیب صادر شد اما بدون ارایه‌ی هیچ دلیل و مستند قانونی، نزدیک به چهار ماه است که به دلیل نقص قوانین حمایتی از هیچ‌گونه حقوقی بهره‌مند نیستند، بنابراین از مسئولان می‌خواهم نسبت به رعایت حقوق زحمت‌کشان شرکت واحد و کارگران دستگیر شده، هر چه زودتر اقدامات لازم را به عمل بیاورند.

معمدی: با توجه به فهمی که از علم حقوق دارم، استعلام‌هایی که از وزارت کشور می‌شود، غیر قانونی است.

بهموجب اصل ۷۳ قانون اساسی، شرح و تفسیر قوانین عادی با مجلس شورای اسلامی و بهموجب اصل ۹۸ همان قانون، تفسیر قانون اساسی به عهده‌ی شورای نگهبان است. بنابراین وزارت کار هیچ‌گاه قانوناً مرجع تفسیر نبوده و اگر هم، مورد پرسش قرار گیرد، نظری که ارایه می‌دهد در حد یک نظریه‌ی مشورتی است و ارزش حقوقی دیگری ندارد.

نکته‌ی دیگر این که با توجه به اشاره‌ای که آقای مددی در ارتباط با ماده‌ی ۱۷۸ قانون کار نمودند، نتیجه‌ای که به نظر من می‌رسد، اغتشاش ذهنی نویسندگان قانون کار است. چون در این جا صراحتاً ذکر شده است که "هر کس"، شخص یا اشخاصی را به اجبار و ادار به قبول عضویت در تشکل‌های کارگری و کارفرمایی بکند و اشاره‌ای به شوراهای اسلامی یا انجمن‌های اسلامی نشده است؛ یعنی از یک سو به نظر می‌رسد که نویسندگانی قانون، اصرار بر این داشته است که در فصل ششم از کلمه‌ی سندیکا یا تشکیلات صنفی و طبقاتی کارگری استفاده نکند و از سوی دیگر در همین ماده‌ی ۱۷۸ به عنوان بخش کیفری قانون کار هنگامی که می‌خواسته ضمانت اجرای کیفری وضع کند، از کلمه‌ی تشکل‌های کارگری که یک عبارت عام است، استفاده کرده است. اما نکته‌ای که آقای مددی در مورد دوستان و همکارانی که بدون تفهیم اتهام آزاد شده‌اند اشاره کردند و این که الآن امکان بازگشت به کارشان را ندارند، می‌تواند بدین شرح پاسخ داده شود که بهموجب ماده‌ی ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی، ممانعت از اشتغال فرد در هر مؤسسه‌ای نوعی محکومیت تبعی محسوب می‌شود که این محکومیت صرفاً باید بهموجب حکم قضایی باشد؛ یعنی در واقع این مسایل از جمله مسایلی است که غیر قانونی و غیر قضایی است و در واقع خود مدیریت شرکت واحد باید

در این خصوص مورد استیضاح و سؤال قرار گیرد که شما با چه مجوزی از ورود این افراد ممانعت می‌کنید؟ چون در این مورد نه قانون وجود دارد، نه حکم قضایی.

در مقام نتیجه‌گیری باید گفت که اگرچه قوانین فعلی کشور ما و از جمله قانون کار قابل نقد فراوان بوده و از سوی دیگر ساختار قانون کار ماهیتاً برخلاف مثلاً قانون مدنی که ممکن است صد سال اعتبار داشته و نیازی به اصلاح نداشته باشد، موقتی است و با توجه به ویژگی‌های کار در تمام دنیا، همیشه مورد بازنگری‌های زود هنگام قرار می‌گیرد اما مشکل و مانع اساسی بر سر راه تشکیل سندیکاها منع قانونی نبوده و بلکه به برخی واقعیات دیگر برمی‌گردد.

با مطالعه‌ی مقاله‌نامه‌ی ۸۷ می‌بینیم که این سند سرشار از توصیه‌هایی است که بر حمایت دولت از تشکیل سندیکاها و رعایت حقوق کارگران اصرار دارد. حالا چرا دولت باید این مقاله‌نامه را اجرا کند؟ به نظر من، این به ساختار اقتصادی آن جامعه برمی‌گردد؛ یعنی در جامعه‌ای که بخش خصوصی، رقیب اصلی دولت محسوب می‌شود، دولت برای تعدیل قدرت رقیب خود، مقرراتی را وضع می‌کند که تا حدودی دست‌وپای آن‌را ببندد. از طرف دیگر کارگران، طرف مقابل بخش خصوصی هستند و دولت‌ها مشتاق آن هستند که کارگران یا رقیب ثالث را در مقابل بخش خصوصی از قدرت بیشتری برخوردار نمایند تا قدرت بخش خصوصی تعدیل شود؛ ولی در ایران، اقتصاد، مبتنی بر درآمد نفت است. ما می‌دانیم که دولت، بزرگترین کارفرما است. در واقع کارفرماهای دیگر در مقابل دولت قدرت چندانی ندارند، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی. مشکل اصلی برای دولت جمهوری اسلامی این است که هنوز این قضیه برایش جنبه‌ی عقلانی پیدا نکرده است که چرا باید از منافع کارگران در مقابل دفاع کند و این را به نوعی تضعیف حاکمیت تلقیم می‌کند. مشکل دیگر، ساخت قدرت سیاسی است، دولت‌هایی که بر بستر درآمدهای نفتی حرکت می‌کنند، ناخودآگاه دولت‌هایی هستند که نظام سیاسی‌شان از ساختار استبدادی برخوردار است؛ یعنی این دولت‌ها هیچ‌گونه علاقه و منفعتی را در دموکراتیک‌کردن بنیان‌های خود و فضای جامعه حس نمی‌کنند؛ این هم يك مانع دیگر است که ما می‌بینیم. بر اساس این مانع، علی‌الاصول دولت جمهوری اسلامی با ایجاد هرگونه تشکل مخالف است، نه تنها با تشکل‌های کارگری بلکه با تشکل‌های تشکل‌های زنان و تشکل‌های سیاسی دیگر هم موافق نیست. این‌را هم باید مدنظر قرار داد که تشکل چه حزب باشد و چه سندیکا، دولت با آن موافقت نمی‌کند. البته سندیکاها با توجه به این‌که رهبری‌کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی هستند، از طرف دولت‌ها مورد حساسیت بیشتری قرار دارند تا احزاب. به هر حال احزاب با يك جمعیت کوچک به نام نخبگان سروکار دارند اما سندیکاها با حیطه‌ای عمومی‌تر و بدنه‌ی اجتماع سروکار دارند، کما این‌که می‌بینیم در بین جنبش‌های گوناگون اجتماعی مثل جنبش کارگری، زنان، دانشجویان و... دولت نسبت به جنبش کارگری با شدت عمل بیشتری برخورد می‌کند و این به دلیل نقشی است که این جنبش، در اقتصاد و تولید و در نهایت در منافع مالی دولت ایفا می‌کند. پس ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه و دولت از دلایل مهمی است که مانع تشکیل سندیکاست و از این‌رو مقاومتی جدی را ایجاد می‌کند. مشکل بعدی این است که هنوز جریان سندیکایی ایران نتوانسته است منافع خود را برای طرفین مقابل خود تبیین کند؛ یعنی جنبش سندیکایی هنوز نتوانسته است منافع وجودی خود را برای دولت و کارفرما در

افزایش بهره‌وری و پیش‌گیری یا مهار بحران‌ها تبیین‌کند؛ به‌همین دلیل است که آن‌ها صرفاً به‌عنوان تهدید به آن نگاه می‌کنند؛ یعنی همیشه به جنبش‌های اجتماعی در قالب تهدیدهای سیاسی نگریده می‌شود که چنان‌چه رشد پیدا کنند، ممکن است حرکات وسیع و عمومی را علیه حاکمیت، تدارک ببینند. بنابراین به نظر می‌رسد که چنان‌چه از سوی فعالان سندیکایی و اجتماعی اعم از سیاسی و غیرسیاسی، تبیین منافع سندیکا با رویکرد خردگرایی مدیریتی صورت بگیرد، می‌تواند در رفع این مسأله مهم و مؤثر باشد.

برای وصول به این مهم، سندیکا می‌تواند از طرقی اقدام کند؛ یکی این‌که سندیکاها باید هزینه‌ی برخورد با تشکل‌های کارگری را در هر بخش از جنبش اجتماعی، برای دولت و کارفرما بالا برده و نتیجه و منفعتی را که آن‌ها از طریق سرکوب به‌دست می‌آورند، پایین بیاورند. ما اعم از احزاب، فعالان کارگری یا اجتماعی، فعلاً در مقام اثبات حق حیات سندیکا قرار داریم و نه بیش‌تر، چون حق حیات سندیکا مورد انکار قرار گرفته است و بنابراین محور این توجه از دیدگاه حقوق بشری صورت می‌گیرد و نه مسایل خاص کارگری یا نگرش سوسیالیستی. این نگاه امروزه حتی در بین خود سندیکالیست‌ها نیز رایج است. میثاقین حقوق مدنی و سیاسی که ایران هم به آن پیوسته‌است، دو پروتکل اختیاری دارد: یکی در خصوص منع اعدام است و دیگری در خصوص این‌که شهروندان دولت‌هایی که به این پروتکل ملحق شده‌اند، می‌توانند در محاکم بین‌المللی علیه دولت خود ایراد شکایت‌کنند؛ متأسفانه دولت ایران به این پروتکل ملحق نشده است. الحاق به این پروتکل به‌معنی این است که شهروند ایرانی تبدیل به شهروند جامعه‌ی جهانی شده و چنان‌چه این اتفاق در کشور ما بیفتد، فعالان، اعم از سیاسی، اجتماعی، سندیکایی و ... که حقوق اولیه‌ی انسانی‌شان مورد تعرض قرار گرفته است، حق طرح شکایت به‌دست خواهند آورد؛ یعنی به‌عنوان شهروند جامعه‌ی جهانی تلقی می‌شوند و این مسأله، هزینه را برای دولت بالا می‌برد. یکی دیگر از راه‌های بالا بردن این هزینه، عمومی‌کردن جنبش سندیکایی است. البته جنبش سندیکالیستی در شرکت واحد رشد سریعی داشته است اما یکی از دلایلی که دولت می‌تواند با آن برخورد کند، این است که نهایتاً با ۱۰، ۲۰ یا ۵۰ نفر سروکار دارد. طبعاً کنترل ۵۰ نفر آدم فعال برای دولت ساده است اما اگر این تعداد افزایش یابد، هزینه‌ی برخورد یا سرکوب نیز برای دولت افزایش می‌یابد.

راهکار دیگری که به‌منظور خروج از وضعیت فعلی به‌نظر می‌رسد، آن است که اگرچه همان‌طور که در مقدمه‌ی میزگرد آمد، یکی از ویژگی‌های سندیکا استقلال آن است ولی این استقلال نفی‌کننده‌ی تعامل سندیکا یا جریان سندیکایی و جنبش کارگری با سایر بخش‌ها نیست. چنان‌چه تعامل درستی بین سندیکاها - ضمن حفظ استقلال خود - با احزاب، دولت و کارفرما صورت‌گیرد، هزینه‌ی برخورد با سندیکا بالا می‌رود و این امر می‌تواند دولت را به آن نگاه عقلانی برساند که باید به حیات سندیکایی احترام بگذارد و هر اصلاحیه‌ای بر قانون کار باید با حضور و نظارت جدی سندیکالیست‌ها و فعالان کارگری صورت پذیرد اما چنان‌چه اصل تعامل سندیکا و دولت نفی‌شود یا این امکان تحقق نیابد، امکان این برخورد و ارتباط وجود ندارد. از سوی دیگر، فکر می‌کنم جنبش سندیکایی، باید شهادت حمایت از سرمایه‌داری صنعتی و بورژوازی ملی در مقابل سرمایه‌داری تجاری را در خود یافته و آن را تجربه‌کند، این‌که راهکارهای آن چیست و به چه شکل می‌توان این کار را انجام داد، بحث دیگری را می‌طلبد اما در یک

استراتژی کلی، تعامل با کارفرما در جهت حمایت از سرمایه‌داری صنعتی، رسالتی است که امروزه بردوش کارگران و جریان جنبش کارگری ایران قرار دارد.

مددی: بحث جدیدی که امروزه در سطح بین‌المللی و به‌طور مشخص در سازمان ملل مطرح است، مبحثی است تحت‌عنوان توسعه‌ی هزاره که مطابق با این طرح، همه‌ی دولت‌های جهان موظفند که اصول سه‌جانبه‌گرایی را رعایت‌کنند، گفت‌وگوی شرکای اجتماعی و پی‌گیری مسایل و مشکلات جوامع از طریق مسامحه و بحث و گفت‌وگوهای صلح‌آمیز در دستور روز بالاترین سازمان‌های جهانی قرار دارد. بر همین اساس و از این دیدگاه هم باید مسؤولان کشور ما دقت داشته‌باشند که بستر مناسب این اصول جهانی را آماده‌کنند. باید اصول سه‌جانبه‌گرایی رعایت شود و همان‌طور که مسؤولان در بیانات خود اذعان می‌کنند، حتماً جانب کارگر که در اصول یادشده‌ی سه‌جانبه‌گرایی، به‌عنوان یک جانب مهم شرکای اجتماعی مطرح است، مورد توجه قرار بگیرد. نمی‌شود که بحث از سه‌جانبه‌گرایی به میان بیاید اما نیروی کار از آزادی و حقوق مرتبط با تشکیل اجتماعات کارگری محروم باشد. به‌نظر می‌رسد آنچه امروز در ایران درباره‌ی اصول سه‌جانبه‌گرایی گفته می‌شود، دارای نقایص بزرگی است، براساس تناقض‌هایی که در قانون کار وجود دارد، اعضای شوراهای کار نمی‌توانند به‌عنوان نماینده از جانب نیروی کارگری در سه‌جانبه‌گرایی، ادعای نمایندگی کارگری داشته باشند. کارگران در یک سازوکار دموکراتیک باید بتوانند در سراسر کشور تشکیلات سندیکایی خود را که مطابق با اصول مقاله‌نامه‌ی ۸۷ به‌وجود می‌آید، ساماندهی بکنند و در نهایت نمایندگان این تشکیلات دموکراتیک کارگری بتوانند در شوراهای سه‌جانبه‌گرا حضور داشته باشند تا واقعاً اصل سه‌جانبه‌گرایی رعایت شده باشد. مشارکت عمومی و همبستگی ملی، عدالت اجتماعی، مهرورزی و داشتن جامعه‌ی سالم، بدون رعایت حقوق سندیکایی کارگری مطلقاً تحقق نخواهد یافت. ما امیدواریم که در کشور ما شرایطی به‌وجود بیاید که کارگران ایران بتوانند در همه‌ی سطوح، در بخش‌های مختلف صنعتی، کشاورزی و خدمات و حتی در فعالیت‌های فکری، تشکیلات صنفی خودشان را به‌وجود بیاورند. لازم به یادآوری است که هم‌اکنون بخش‌های بزرگی از صنایع ما همچون صنایع نفت، اتومبیل‌سازی، فولاد و بسیاری از صنایع دیگر، حتی از داشتن همان تشکل‌های ناقص شورای اسلامی کار هم محروم می‌باشند. ما به‌لحاظ این‌که نگران تأمین آینده‌ی خودمان هستیم که بتوانیم در آرامش و صلح، کار و زندگی کنیم، پیشنهاد می‌کنیم که هرچه زودتر شرایط تحقق ایجاد تشکیلات مستقل، دموکراتیک و فراگیر کارگری در سراسر کشور به‌وجود بیاید.

اکبری: یک بخش از آنچه بیش از همه موجب می‌شود دولت، مجریان قانون و دستگاه قضایی، نسبت به مسایل مبتلابه جنبش کارگری با نگاه واقع‌بینانه‌تری برخورد کنند، متوجه خود کارگران است. وقتی کارگران و کل مردم ایران نسبت به حقوق خود که در فصل سوم قانون اساسی به آن اشاره شده است – علی‌رغم کاستی‌های آن – اشراف نداشته باشند، طبیعتاً در دفاع از منافع خود و در مقابل آن به‌عنوان مانعی که در برابر آن‌ها قرار داده می‌شود، تسلیم

می‌شوند. این تسلیم‌طلبی ناشی از عدم شناخت قوانینی است که حقوق مردم را تعریف کرده است. اگر ما بخواهیم رابطه‌ی درستی را بین دولت و ملت برقرار کنیم، باید بدانیم حقوق ملت در این رابطه چیست. آن بخش از مواد قانون اساسی که به‌صراحت به حقوق ملت توجه می‌کند، خود می‌تواند عامل مهمی در برداشتن موانع قانونی و موانعی که علی‌الظاهر قانونی هستند، باشد. طی سال‌های اخیر، کارگران ما با توجه به تجربه‌ی عملی خود دریافته‌اند که شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی پاسخگوی مطالبات آن‌ها نیست، این دریافت از طریق تجربه ایجاد شده و براساس شناخت نبوده‌است؛ چرا که اگر این‌گونه بود، از قبل، نسبت به منافع خود به‌لحاظ قانونی و هنجارهایی که وجود دارد، شناخت پیدا می‌کردند و طبعاً می‌بایست بیش از این‌ها در مقابل رفتارهای به‌ظاهر قانونی و در واقع خلاف قانونی که براساس فصل ۶ قانون کار صورت گرفته، معترض می‌شدند. من فکر می‌کردم میزگردهای این‌چنینی، می‌تواند کارگران را نسبت به حقوق‌شان حساس کند. از این رهگذر، خود، این عاملی خواهد شد که اگر کسانی در روابط کارگری و کارفرمایی، اعم از دولت یا کارفرمایان، بخواهند حقوق و منافع کارگران را نادیده بگیرند، به‌ناچار باید هزینه‌هایی را بپردازند که این هزینه‌ها در به‌اصطلاح ارزیابی بین هزینه‌فایده‌ای که از يك کنش اجتماعی به‌دست می‌آید، برای آن‌ها مقرون به صرفه نخواهد بود. در نتیجه، چیزی که از بحث میزگرد امروز ما طلب می‌شد، این بود که ما به موانعی که به‌ظاهر قانونی است ولی عملاً با قانون مغایرت جدی دارد، بپردازیم و از این رهگذر ذهنیت کارگران و آن بخش از خوانندگان را که از این طریق مطالب کارگری را دنبال می‌کنند، نسبت به این موضوع برانگیزیم. بحث مربوط به برداشتن موانع دیگری که سر راه تشکیل‌یابی کارگران و زحمت‌کشان جامعه‌ی ما هست را با میزگردهایی که در آینده تشکیل خواهد شد، با دوستانی از خود جامعه‌ی کارگری و فعالان عرصه‌های مختلف، مورد بررسی قرار خواهیم داد. جا دارد از حضور دوستان در این میزگرد تشکر کنم؛ همچنین از ماهنامه‌ی "نامه" به‌خاطر برگزاری این میزگرد برای بررسی حقوقی تشکل‌های کارگری تشکر می‌کنم.